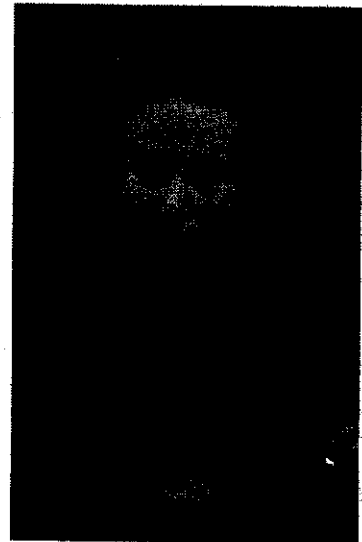


گالری هیوارد، در کنار رود تایمز میزبان آثار ریگاهورن، نقاش، مجسمه ساز، فیلم ساز و شاعر آلمانی می باشد. این نمایشگاه که body Landscapes نام دارد بیش از ۱۸۰ اثر بر روی کاغذ، ۲۵ مجسمه و اینستالین و چندین فیلم را در خود جای داده است و می توان آن را مروری بر آثار هورن از اواسط دهه ۶۰ م تلقی نمود.



ریگاهورن متولد سال ۱۹۴۴ میلادی است و وی در آغاز به طراحی روی آورد در سال های پایانی و دهه ی شصت به مجسمه سازی روی آورد. به علت کار کردن با فایبر گلاس دچار بیماری سل شد و چندین ماه را در بیمارستان سپری کرد. از اوایل دهه ی هشتاد با تلفیق دستگاه های الکتریکی با مجسمه هایی که می ساخت دوره ی جدیدی آغاز نمود. نوشته ی زیر به قلم یکی از منتقدان هنری ایرانی است که در سفر به لندن از این نمایشگاه بازدید کرده است.

گالری هیوارد در لندن، در یک فرصت استثنایی،

گزیده ای از ۴۰ سال فعالیت بانویی را به نمایش گذاشته که بی شک از مهم ترین و مشهورترین چهره های هنر معاصر است! ریگاهورن، مجسمه ساز، طراح، نقاش و حتی شاعر و فیلم ساز است که جنبه های مختلفی از ابعاد وجودی این هنرمند برجسته را می توان در این نمایشگاه گسترده سراغ کرد؛ مجموعه ای از دل مشغولی ها و دغدغه های فرهنگی هنری به شدت حساس که حول و حوش موجود پیچیده ای به نام انسان شکل گرفته و به تکامل رسیده است.

وقتی از تکامل حرف می زنم، به این نکته اشاره دارم که در این آثار (از روابط دهه ی شصت تا به امروز) به روشنی مسیر یک تکامل ملموس را به نمایش می گذارد، مسیر یک پختگی، هر چه آثار ابتدایی خام تر به نظر می رسند؛ آثار متأثر به شدت کامل ترند. در نتیجه به راحتی می توان مسیر رشد یک هنرمند را جست و جو کرد، هنرمندی به شدت 'مولف' (به مفهومی که در سینما و ادبیات به کار می رود: کسی که حول و حوش یک رشته دل مشغولی و ذهن مشغولی خاص به خلق آثار هنری می پردازد و به تکامل می رسد) این مولف بودن را به راحتی می توان در دغدغه های مکرر شونده ی هورن جست و جو کرد، این که هنرمند با یک رشته مولفه یا موتیف که در آثارش تکرار می شود سعی دارد جهان ذهنی پیچیده و به مانند هر هنرمند دیگری، سرشار از سوال ابهام، خود را رو در روی مخاطبش قرار دهد و او را به جد درگیر کند، و اصلا اهمیت و ارزش هورن در این نکته نمایان می شود که فرم و محتوی در آثارش به شدت در هم تداخل دارند، بدین معنی که جهان پیچیده ی هورن در هیچ یک از دیگر قالب ها قابل اجرا نیستند. شاید به همین دلیل شعرها و فیلم هایش، به رغم داشتن امضای هنرمند به دل نمی سینند، در عوض آثار تجسمی اش به وی ویژه چیدمان و پرفورمنس ها آن چنان غریب و بی همتا به نظر می رسند که درگیر

شدن با دنیای تکامل هر یک از آن ها تجدیدی دل نشین است.

بدن انسان به عنوان عنصر اصلی آثار هورن به شدت حس هم ذات پنداری را در مخاطب بر می انگیزد و می تواند تماشاگر را راحت تر به دنیای پیچیده هدایت کند. در ارتباط این بدن (انسان)، طبیعت یکی از دغدغه های اصلی هورن است که در غالب آنها نمودی آشکار دارد. در Ocean in my Heart، ۲۰۰۰، همان گونه که عنوانش بر می آید اقیانوس در قلب من، صدای طبیعت با وجود غیر ملموس انسان می انگیزد و آینه هایی - یکی از مولفه های اصلی هورن - بازتابنده این ارتباط غیرمادی هستند.

در Book of ashes، ۲۰۰۰، با تقدیر بی رحمی روبه رو هستیم که با انگشت اشاره ای از آسمان خاک های زمین را جابه جا می کند. (اشاره به واقع ۱۱ سپتامبر که هورن در خلق اثر به آن توجه داشته است) و در Heart shadows of pessa، ۲۰۰۵، آب عنصر اصلی است، آبی که در بهترین اثرش Light imprisoned in the belly of the whale، ۲۰۰۳، با کلمات، ادبیات - شعر می آمیزد و یکی می شود. معنای این شعر، سروده خود هورن که با آب پیوند خورده در عمل در دنیای غیرمادی شناور می شود، با کلماتی که روی سطح آب وسط گالری شناورند و روی دیدار با نورها گویی بر سطح آب، خودنمایی می کنند و رفته رفته در آبی فراگیر محو می شوند (با اشاره به رابطه انسان و طبیعت انسانی که در گذر است و سرانجام با طبیعت یکی می شود)، همین مضمون در یکی از آثار که به شکل تصویر ارایه شده نمودی عیان دارد: 'جنگل روی پوست'، طبیعت و انسانی که با هم آمیخته اند و تشخیص بدن انسان از طبیعت بسیار مشکل به نظر می رسد. یا در یکی از پرفورمنس های اولیه که توسط خودش اجرا شده، ۱۹۷۲، زمین را می بینیم که پارچه ای را به شکل پر پرواز در آورده و بر زمینه ای از آسمان سعی

اتصال کوتاه

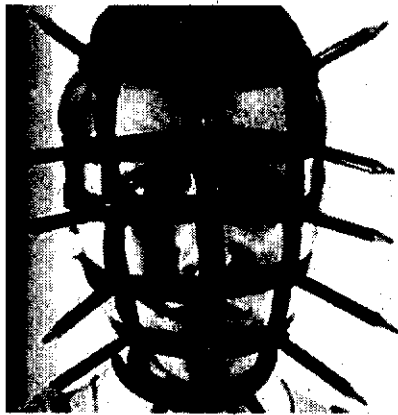
◆ نوشته رامین طوسی

کارل کرایز در پروراندن نسخه سینمایی برجسته "الفارک" از روشی استفاده می‌کند که از مذهب نشأت گرفته و البته می‌توانست چنین نباشد و در آن دست به تخریبی اساسی می‌زند تا همه چیز از نو ساخته شود و این پروسه هنرمند را به فضایی وارد می‌کند که احتمال توقف او بسیار است ولی امکان ادامه دادن معبود افرادی وجود دارد که در آن صورت اثر شکفت‌انگیز به وجود آمده است.

به عقیده - رابرت مک کی - استاد داستان‌نویسی، هنر این توانایی را دارد که زندگی را دگرگون کند و نویسندگان زبده همیشه می‌دانستند که ارزش‌های متضاد ارزش اصلی داستان حد نهایی تجربه انسان نیستند اگر داستانی در حد ارزش متضاد و یا بدتر و ارزش مخالف متوقف شود در دنیای اکر پیش یا افتاده‌ای قرار می‌گیرد که هر ساله شاهدشان هستیم.

زیرا داستانی که صرفاً به عشق/نفرت/حقیقت/فروغ/آزادی/بردگی/شهامت/بزدلی و امثال آن می‌پردازد تقریباً به طور قطع اثر پیش یا افتاده و بی‌اهمیت است. داستانی که به مرحله منفی در منفی (وضعیتی که نه فقط به لحاظ کمی بلکه کیفی نیز بدتر می‌شود و یا رسیدن به حد نهایی قدرت‌های شیطانی سرشت بشر) نمی‌رسد. آن داستان ممکن است رضایت مخاطب را جلب کند اما هرگز اثری درخشان و فوق‌العاده نخواهد شد.

وقتی تمام عوامل همچون استعداد و مهارت و دانش یکسان باشد عظمت نویسنده را باید در نحوه برخورد او با جنبه منفی جست‌وجو کرد.

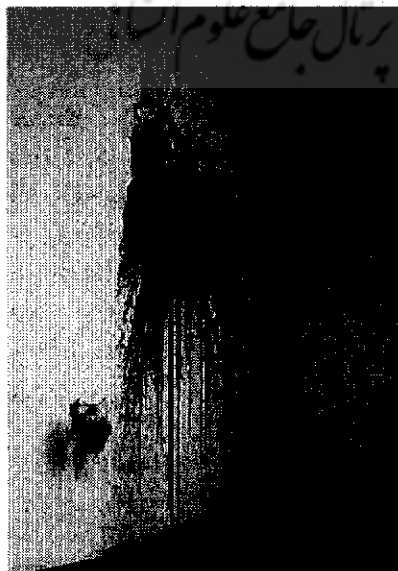


می‌شود: آینه‌ای که تصویری از ما، یا زندگی معاصر ما، آرایه می‌کند گاه شکسته و موج، مثل یکی از پرفورمنس‌ها و گاه باز تابنده‌سازی جهانی پیچیده از حضوری بی‌حد و حصر در فیلم هورن تا اثری که در آن اشاره می‌شود که زن و مردی رو در روی هم می‌نشینند و به هم دروغ می‌گویند و ما فقط تصویر دو آینه را می‌بینیم.

اما گاه بسته به سن و سال و حال و هوای هنرمند رگ‌هایی از ارتباط عاشقانه را هم شاهدیم.

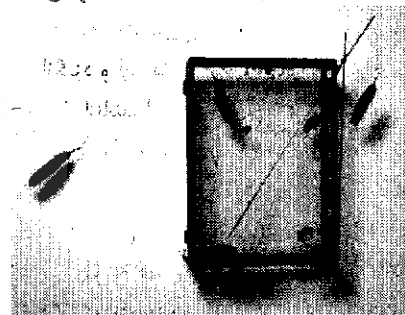
Les Amants (عشاق)، ۱۹۹۱ از عشق‌های

بی‌پروایی حکایت دارد که به صورت جوهر بر دیواری رنگ نقش می‌بندند و تصویری مبهم. اما با شکوه رقم می‌زند یا The Raven's Iwin، ۱۹۷۷، (یکی از مشهورترین آثارش) که دو دسته پر عاشقانه با هم معاشقه می‌کند و از یکی شدن خبر می‌دهند که پیش‌تر (در اثری در سال ۱۹۷۴ که در آن پای یک زن و مرد به هم متصل شده بود تا با هم یکی شوند اما تصویری سرد و غم‌انگیز رقم می‌خورد) را ناممکن می‌نمود.



در یکی شدن با آن دارد.

دست‌ها موتیف دیگری است که در راستای ذهنیت مورد اشاره به کمک آثار می‌آیند دست‌هایی که در فیلم عجیب و غریب هورن Der Eintoanzer، ۱۹۷۸، که در یک کلاس باله می‌گذارد نقش اساسی دارند و در پرفورمنس‌ها بسیار به کار می‌آیند. از پرفورمنس که در آن دست‌های چنگال شده، ۱۹۷۲، به بدن و انسان می‌رسد و آن را لمس می‌کند (اشاره به مضمون ارتباط در دنیا خشن معاصر) تا پرفورمنس مشهور داستان چنگال شده‌ای که دیوارها را خش می‌اندازد و صدای ناهنجاری تولید می‌کند. همین دست‌ها در اثر دیگری به صورت پر در می‌آیند و فقط یکدیگر را نوازش می‌کنند و بعدتر در Kakdo، ۱۹۷۳، در میان انبوه پرها صورت انسانی را برای معاشقه می‌یابند، همین پر موتیف دیگری است که هورن بسیار به آن دل بسته است. یکی از مهم‌ترین آثار هورن صورت دو انسان است که در آن صورت زن یا پر پوشیده شده و با این پرها صورت مقابل را نوازش می‌کند.



همین پرفورمنس را بگذارید مقابل پرفورمنس Pencil Mask که این بار به جای مردی در طرف مقابل، دیواری قرار گرفته و صورت زن با ۱۸ مناد (به جای پر) که در قسمت‌های مختلف بر روی صورت جای گرفته‌اند با حرکت سر زن نقش‌هایی را روی دیوار رقم می‌زنند. این بار به جای دست‌ها، صورتی پر از غم نقاشی می‌کند و به جای پری پر از مهربان و نوازش، منادهایی خشن از جهانی تیره و تاریک حکایت دارند. همه حس‌های تلخ انسانی که در نگاه‌های خانم هورن هم به دشت نمایان می‌شوند فرصت رها شدن می‌یابند: خشم و نفرت از جهانی که روزهای تیره را رقم می‌زند و انسان مغشوشی که مشغول خط خطی کردن روزهای زندگی‌اش است (صدای خط کشیدن گوش خراش منادها به این حس کمک بیشتری می‌کند)

آینه موتیف دیگری است که بسیار تکرار